

## تبیین جایگاه هنر دیالکتیک در برنامه «فلسفه و کودک»

علی اصغر جعفری ولنی<sup>۱</sup>، محیا مهرجدی<sup>۲</sup>

انتخاب روشی سودمند بنام دیالکتیک یا گفتگوست. بنظر میرسد دیالکتیک چه در ذهن که میتوان آن را نجوای با خود و در خود بشمار آورد و چه در خارج که بصورت گفتگو با اشخاص دیگر انجام میشود، میتواند راهحلی برای رسیدن به اندیشه‌ورزی و پاسخ هرگونه چالش و مسئله در ذهن انسان باشد. اگر بتوان جایگاه دیالکتیک در برنامه «فلسفه و کودک» را همچون جایگاهش در فهم فلسفه و منطق یا هر نوع شناختی اثبات کرد، بیقین میتوان به مقام شگرف دیالکتیک در راستای فهم هر نوع دانشی در هر سن و سالی دست یافت. این مقاله، بر آنست تا با ارائه تعریف مختصری از مؤلفه‌هایی مانند هنر و دیالکتیک، به تبیین جایگاه هنر دیالکتیک در «فلسفه و کودک» بپردازد.

### تعریف هنر و زیبایی

واژه هنر در زبان یونانی «تخنه» (techne)، در لاتین «آرتوس» و «آرتیس» (artis) و «آرس» (ars)، به فرانسه «آر»، (ar)، به انگلیسی «آرت» (art) و به آلمانی «کونست» (kunst) گفته میشود که از ریشه هندی - اروپایی «آر» (ar) بمعنی ساختن و بهم پیوستن نشئت گرفته است. معنای «تخنه» در یونان عهد هومر عبارت بود از: «مهارت دست، عموماً در استفاده از ابزار، بویژه در فلزکاری». کاربرد این لفظ در تاریخ اروپا، علاوه بر هنرهای خاص، بمعنای فضیلت نیز مشهود است. ریشه هنر در زبان فارسی به سانسکریت برمیگردد و با لفظ «سونر» (sunar) و «سونره» (sunara) که در اوستایی و پهلوی بصورت «هونر» (hunar) و «هونره» (hunara)، بمعنای نیک‌مردی و نیک‌زنی آمده، هم‌ریشه است. واژه هنر از گذشته تا کنون، در زبان فارسی معانی متنوعی چون کمال و فضیلت، نیکی و قدرت، استعداد و قابلیت، فن و صنعت داشته است. علاوه بر این، امروزه هنر بر مصادیقی مانند شعر، نقاشی، خطاطی، عکاسی و... نیز حمل شده و به صاحبان این آثار، هنرمند اطلاق میشود

### چکیده

مفهوم فلسفه با مفهوم اندیشه‌ورزی گره خورده است و کیفیت خروج افکار از عالم ذهن به عالم خارج، جزو دغدغه‌های ناگزیر اندیشمندان بوده و هست؛ اینکه چگونه میتوان اندیشه‌ها را بگونه‌یی بیان کرد که قابل درک برای دوستداران فلسفه باشد؟ از سویی، هنر انتخاب واژه‌های مناسب، شیوه فصلبندی، نحوه ارجاع به ایده‌های فیلسوفان و... از جمله مصادیق یاری‌رسان هنر در بیان آراء فلسفی است. همچنین، بحث از هنر و زیبایی‌شناسی نزد فیلسوفان، نشان‌دهنده ارتباط بین هنر و فلسفه است. از سوی دیگر، در برنامه فلسفه و کودک، چگونگی طرح داستانها و پرسشها، شیوه بیان معلمان این حوزه و... نشانگر استفاده از هنر در این برنامه است. دیالکتیک یا گفتگو در برنامه «فلسفه و کودک» از اصول اساسی آن بوده و اگر بتوانیم هنرمندانه فن دیالکتیک را در جهت رسیدن به تعریف دقیق مفاهیم فلسفی بکار بریم، میتوانیم بگوئیم به موفقیت نسبی در اجرای این برنامه دست یافته‌ایم. این نوشتار با مروری بر الگوی تأملی و تفکر انتقادی و معرفی مختصری از برنامه «فلسفه و کودک»، درصدد تبیین جایگاه هنر دیالکتیک در برنامه «فلسفه و کودک» است. کلیدواژگان: فلسفه، فلسفه و کودک، تفکر انتقادی، هنر، دیالکتیک، هنر دیالکتیک.

### طرح مسئله

بشر برای بهتر زیستن، نیازی مبرم به تفکری متعالی دارد، چراکه تعقل و تفکر سبب پیدایش ذهنی آگاهتر و سنجیده‌تر میشود که در راستای رسیدن به هدف متعالی انسان کمک میکند. راه‌حل رسیدن به تفکر برتر و متعالی،

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۱/۳ تاریخ تأیید: ۹۹/۳/۳

۱. استادیار دانشگاه شهید مطهری (نویسنده مسئول)؛

jafari\_valani@yahoo.com

۲. کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه علامه طباطبائی؛

mahya\_mehrjedi@yahoo.com

(هاشم‌نژاد، ۱۳۸۵: ۳۱۴-۳۱۵؛ همو، ۱۳۸۷: ۸۷؛ فروغی، ۱۳۷۷: ۶۹۸).

بسیاری از اصحاب فلسفه هنر کوشیده‌اند با یافتن ویژگی‌های مشترک هنرهای روز، تعریفی جامع و مانع از هنر ارائه دهند. در میان ویژگی‌هایی همچون شیء ساخته دست آدمی بودن، زیبا بودن، نسخه‌برداری از طبیعت، بیان احساس و عاطفه، فرمالیسم و... ویژگی «زیبایی» بیشترین اقبال را داشته و عامترین تعریفی که از هنر بیان شده، برهمنین مبناست؛ «هر آنچه ساخته و پرداخته انسان بوده و زیبا باشد». البته در این تعریف، هنر بگونه‌ی تعریف شده که خود نیز نیاز به تعریف دارد. در تعریف «زیبایی» نیز گفته شده است: «زیبایی هر آن چیزی است که انسان را به خود جذب میکند و ما خواستار تکرار آن هستیم». در مقابل، «زشتی آن چیزی است که از آن دوری میکنیم و از تکرار آن میگریزیم» (فضلی، ۱۳۸۵: ۱۵). اشکال بارز تعریف یاد شده اینست که مفهوم زیبایی و زشتی را نسبی تلقی کرده که از انسانی به انسان دیگر متفاوت است.

ویل دورانت در فصل عوامل عقلی و روحی تمدن در کتاب تاریخ تمدن خود، در تعریف زیبایی میگوید:

زیبایی عبارت از صفت و خاصیتی است که چون در شیئی وجود داشته باشد، آن را پسند خاطر و مطبوع بیننده‌اش قرار میدهد. اصولاً یک شیء از آن جهت که زیباست، نظر بیننده را جلب نمیکند، بلکه چون بیننده از آن خوشش می‌آید، آن را زیبا مینامد. اساساً هر چیز که سبب ارضای میل و رغبتی از انسان شود، زیبا جلوه میکند. وظیفه اصلی هنر ایجاد و ابداع زیبایی است. هنر فکر یا عواطف را به قالبی میریزد که زیبا یا باشکوه جلوه‌گر میشود. نخستین علت پیدایش هنر، میلی است که انسان به زیبا جلوه دادن خود دارد (دورانت، ۱۳۷۸: ۸۱).

اصحاب فلسفه نیز در تعریف زیبایی، آراء متفاوتی داشته‌اند که نشانگر اهمیت مفهوم زیبایی در موضوع هنر است. بعنوان مثال، افلاطون در آغاز رساله‌های فدروس و قوانین، توصیفی از یک منظره طبیعی ارائه کرده است. او زیبایی را بعنوان چیزی از لحاظ عینی، واقعی تلقی میکرد و هم در رساله هیپیاوس بزرگ و هم در رساله مهمانی، معتقد است همه چیزهای زیبا بحسب بهره‌مندی از زیبایی کلی، زیبا هستند. نتیجه بدیهی این نظریه، اینست که زیبایی درجاتی دارد و نسبی است. پیشنهاد دیگر

افلاطون در تعریف زیبایی، سودمندی و کارآیی زیبایی بود؛ بدین معنا که آنچه مفید است، زیباست (کاپلستون، ۱۳۷۵: ۲۹۲-۲۹۰).

ارسطو در کتاب خطابه میگوید: زیبا آن خیری است که چون خیر است، مطبوع و خوشایند است؛ تعریفی که بنظر میرسد قائل به هیچ تمایز واقعی‌یی میان زیبایی و اخلاقی بودن نیست، اما در کتاب مابعدالطبیعه بصراحت بیان میکند که خیر و زیبا متفاوتند. این عبارت ظاهراً بین زیبایی و اخلاقی بودن فرق میگذارد و میتوان آن را متضمن این امر دانست که زیبا از این حیث که زیباست، صرفاً متعلق به میل نیست. در جایی دیگر میگوید: صور اصلی زیبایی، نظم و همسازی و روشنی است (همان: ۴۱۱-۴۱۰).

بنابراین، از نظر اکثر متفکران، عنصر زیبایی از شروط لازم علم هنر است؛ به این معنا که اگر زیبایی را از هنر بگیریم، دیگر هنری نخواهیم داشت؛ اینگونه است که بحث از زیبایی و اقسام آن از ارکان اساسی فلسفه هنر قلمداد میشود.

### نقش هنر در فلسفه

هنر و فلسفه با یکدیگر ارتباطی تنگاتنگ دارند و این ارتباط در آثار فیلسوفان شرقی و غربی بچشم میخورد. بعنوان مثال، افلاطون با اینکه بیشتر بعنوان یک متفکر و اندیشمند مشهور بود، در مقام نویسندگی و هنرمندی نیز همواره ستودنی بوده است که میتواند دلایلی چون هنر شیوه نگارش و کیفیت بیان اندیشه و غنای آن داشته باشد. علاوه بر این، وی در قوانین اظهار میکند که منشأ هنر باید در غریزه طبیعی و بیان احساسات جستجو شود. هنر در جنبه ذاتی خود، تقلید صرف است. در جای دیگر میگوید: کار هنری محصولی از تخیل است و با عنصر عاطفی در انسان سروکار دارد. هنر، قلمرو خاصی از فعالیت انسانی را که به هیچ چیز دیگر قابل تبدیل نیست، اشغال میکند. افلاطون در برابر این نظریه که وجود هنر و مصادیق هنری برای لذت دادن است، معتقد است یک شیء فقط وقتی میتواند با معیار لذت داوری شود که متضمن هیچ فایده یا حقیقت یا شباهتی نباشد. هنرهای گوناگون را میتوان در مدینه پذیرفت بشرط آنکه در جایی که خاص آنهاست حفظ شوند و از وظیفه تربیتی خود که عبارت از ایجاد لذت مفید است، دور نمانند (کاپلستون، ۱۳۷۵: ۲۹۷-۲۹۴).

ارسطو در کتاب فیزیک، هنر را به دو قسم تقسیم کرده است: هنری که هدفش تکمیل کار طبیعت است و هنری که هدفش تقلید و محاکات است. تقلید در نظر او، با تقلید افلاطونی تفاوت دارد. از نظر ارسطو هنرمند بیشتر بسوی جنبه کمال مطلوب یا عنصر کلی در اشیاء توجه دارد و آن را با میانجیگری هنری که مورد نظر اوست، تعبیر و تفسیر میکند. او اصرار دارد که تقلید و محاکات برای انسان غریزی و طبیعی است، یعنی برای انسان طبیعی است که از تقلید لذت ببرد (همان: ۴۱۲-۴۱۱). هنر از نظر افلاطون ترویج دور شدن از حقیقت است و از نظر ارسطو، نوعی حس کنجکاو برای رسیدن به واقعیت.

دیگر فلاسفه یونان نیز هرکدام مباحث مبسوطی که بیانگر نسبت هنر و اندیشه است، بیان کرده‌اند. فیلسوفان اسلامی نیز هر چند که بطور مستقل به فلسفه هنر پرداخته‌اند اما در برخی آثارشان به بحث از مسائلی چون زیبایی، عشق، لذت، موسیقی و شعر پرداخته‌اند که می‌تواند نشانگر توجهشان به مقوله هنر باشد. آنها بجای واژه هنر، از دو کلمه «فن» و «صنعت» بهره برده‌اند. البته این دو واژه در آثار بجامانده از آنها فقط در مورد هنر بکار نرفته و کاربرد گسترده و عامی دارد که فقط یکی از کاربردهای آن بمعنای هنر است (هاشم‌نژاد، ۱۳۸۵: ۳۱۹).

در تعریف برگرفته از متون برخی از فیلسوفان مسلمان نیز (همچون فیلسوفان غربی) بر عنصر زیبایی و زیبایی‌آفرینی تأکید بسیاری شده است. علاوه بر این، مفهوم حسن و زیبایی با مفهوم خیر و نیکی برابر است؛ خیر نه فقط بمعنای خیر و نیکی اخلاقی بلکه بمعنای خیر و نیکی هستی‌شناسانه و وجودی (همان: ۳۲۱). افزون بر این، محاکات در نظر فیلسوفان اسلامی معنای ویژه و متفاوتی با معنای مورد نظر افلاطون و ارسطو دارد و بمعنای حکایتگری است؛ همچنانکه تعلیم و تعلم را قسمی از محاکات شمرده‌اند (ابن‌سینا، ۱۳۶۳: ۱۵۳).

فارابی در باب هنر بنحو کلی تعریفی ارائه کرده و در آغاز موسیقی کبیر پس از تقسیم موسیقی به صناعت موسیقی عملی و صناعت موسیقی نظری، گفته است: «صناعت عبارتست از ذوق و استعداد همراه با عنصر عقلانی. برخی از این استعدادها بر پایه تصور و تخیل صادق حاصل در نفس عمل میکنند و برخی دیگر بر پایه تخیل

کاذب حاصل در نفس» (فارابی، ۱۳۷۵: ۱۳)؛ «فارابی در تعریف هنر به مؤلفه‌های ذوق، عنصر عقلانی، تخیل، انفعالات نفسانی و ایجاد لذت توجه شگرفی دارد» (مفتونی، ۱۳۸۹: ۱۲۰). او در کتاب موسیقی کبیر در کنار توجه به شعر، به هنرهای تجسمی نیز توجه داشته و انواع تصاویر، تندیسها و نقش و نگارها را به دو قسم کم‌فایده و مفید تقسیم کرده است. هدف قسم کم‌فایده صرفاً ایجاد لذت است و هدف قسم مفید آنست که علاوه بر لذت، تخیلات و احساسات، انفعالاتی هم در نفس ایجاد کند و از این طریق امور دیگری را محاکات نماید (فارابی، ۱۳۷۵: ۵۵۹).

ابن‌سینا ضمن مباحث طبیعی یا منطقی خود بتفصیل به بررسی ماهوی برخی از هنرهای رایج زمان خود - مانند شعر و موسیقی- و برخی هنرهای یونانی مانند انواع تئاتر پرداخته است. او سه امر را مقوم زیبایی تلقی میکند: نظم، تألیف و اعتدال؛ اگر این سه مؤلفه در چیزی دیده شود، هنرمندانه خواهد بود (هاشم‌نژاد، ۱۳۸۵: ۳۲۰). وی در شفا میگوید: «زیبایی خدا یعنی بگونه‌یی باشد که بر او ضرورت دارد، چنان باشد» (ابن‌سینا، ۱۳۶۳: ۳۶۸).

مجموع این مباحث نشان میدهد که موضوع هنر در فلسفه و تفکر برای اندیشمندان یونانی و اسلامی به اندازه مفهوم هنر و زیبایی‌شناسی مورد توجه بوده و همواره یکی از موضوعات فلسفه شمرده شده و توانسته است در کنار فلسفه جای گیرد. بهمین دلیل، میتوان نتیجه گرفت که بیقین نسبت مستقیمی بین هنر و فلسفه برقرار است.

### هنر در فلسفه ملاصدرا

ملاصدرا با اینکه در دورانی میزیسته که برخی هنرهای تجسمی همانند معماری به اوج خود رسیده بودند، اما از طرح این مسائل اجتناب کرده است. شاید بتوان دلیل این مسئله را در دو نکته جستجو کرد: اولاً، برخی ملاحظات شرعی و دینی و ممنوعیتهایی که درباره مسئله تجسیم، تصویر و موسیقی وجود دارد، میتواند او را محدود کرده باشد. ثانیاً، او بصراحت اشاره میکند که انسان باید عمر کوتاه خود را برای مهمترین علوم که از نظر او حکمت الهی است، صرف کند و علوم دیگر تنها هنگامی باید مورد توجه قرار گیرند که در راستای حکمت الهی باشند و بنوعی در خدمت آن قرار گیرند؛ در غیر این صورت پرداختن به آنها بیهوده است. از اینرو،



صدرالمتألهین در آثار خود بصورت پراکنده و مختصر، بحث از انواع هنر و مسائل مربوط به آن را مطرح نموده است. برای نمونه میتوان به مباحث مربوط به موسیقی که پیروی از ابن سینا ارائه کرده و نیز هنرهای ادبی مانند شعر اشاره کرد. مسائلی مثل زیبایی، عشق، لذت و... را که بگونه‌ی عام به آنها پرداخته را نیز میتوان در همین چارچوب فکری ارزیابی کرد (انصاریان، ۱۳۸۵: ۲۲۱).

هنر از دیدگاه صدرالمتألهین را میتوان در حوزهٔ صنعت طبقه‌بندی کرد: صنعت موسیقی، صنعت حرکات موزون، صنعت نواختن عود، صنعت شعر و...؛ البته همانطور که قبلاً اشاره کردیم، کاربرد عنوان صنعت در آثار فلاسفهٔ اسلامی، اعم از آثار هنری و حتی اعم از حکمت است (همان: ۲۲۳). صنعت از دیدگاه او عبارتست از: «وجود صورت مصنوع در نفس بصورت ملکه راسخی که بدون هیچ زحمتی، صورتی خارجی از آن صادر میشود» (ملاصدرا، ۱۳۸۲ الف: ۷۵۶). هنر یک ملکه راسخ در نفس هنرمند است که هرگاه هنرمند اراده نماید - بدون نیاز به فکر و نه از روی عادت - اثر هنری از او سر میزند. در چنین حالتی هنر یکی از حالت‌های نفسانی هنرمند تلقی میشود که چه صورت خارجی از وی صادر شود و چه فعلی از او سر بزند، نفسی که از آن حالت برخوردار است، هنرمند محسوب میشود. پس هنر بعنوان کیفیتی نفسانی لحاظ میگردد و صنعت فعل صادر از صانع نیز بشمار می‌آید. بدین ترتیب، هنر بر یک صورت خارجی که از نفس هنرمند صادر میشود نیز اطلاق میگردد. در این مرحله است که صانع (هنرمند) برای ایجاد مصنوع (اثر هنری) نیازمند بکارگیری مواد و ابزار و انجام یک فعل است (همو، ۱۳۸۲ ب: ۱۷).

صدرالمتألهین در جای دیگری میگوید: هر زیبایی و کمالی که در این جهان است، پرتوی از کمال و زیبایی موجود در جهان بالا و عوالم دیگر است. حق تعالی سرچشمهٔ هر نیکی و کمال و منشأ هر زیبایی و حسن است. از نظر او هر کدام از آحاد بشر - ناقص یا کامل - به اندازهٔ بهره‌ی که از انسانیت دارند، از خلافت الهی برخوردارند. صاحبان فضیلت در آئینهٔ اخلاق ربّانی خود مظاهر صفات جمال خداوندند و حق تعالی با ذات خود در آئینهٔ دل‌های انسان‌های کامل تجلی میکند، تا اینکه مظهر جلال ذات و جمال صفات الهی باشند. انسان‌های دیگر نیز جمال و زیبایی خداوند را در آئینهٔ هنرهای خود متجلی

میسازند (هاشم‌نژاد، ۱۳۸۵: ۳۲۱ و ۳۳۰).

### هنر دیالکتیک در فلسفه

واژهٔ دیالکتیک در طول تاریخ فلسفه با معانی مختلف بکار رفته است. پیش از دورهٔ سقراط و افلاطون، بمعنی شیوهٔ خاصی از بحث بکار میرفت که هدف از آن ابطال برهان طرف مقابل بود و در اصطلاح به آن جدل میگفتند. در دورهٔ سقراط، این واژه جنبهٔ اثباتی پیدا کرد و سقراط سلوک عقلی و فکری خود را دیالکتیک مینامید (سبحانی، ۱۳۵۸: ۳۸). افلاطون دیالکتیک را بمعنای گفتگو برای دستیابی به حقیقت و روشی برای انتقال ذهن از محسوس به معقول، بطوریکه سرانجام به معرفت منجر شود، بکار برده است. دیالکتیک ارسطو به معنای قیاس جدل نزدیک است. فیلسوفان دیگری همچون کانت، مارکس، هگل و... نیز هر کدام تعریفی متفاوت از این واژه بدست داده‌اند. مثلاً دیالکتیک تا قبل از دوران هگل، روش خاص بحث و استدلالی بود که با عالم عین و خارج ارتباطی نداشت اما هگل با اثبات وحدت عین و ذهن، وجود دیالکتیک در پدیده‌های عینی را نیز اثبات نمود (غروی‌ان، ۱۳۷۸: ۲۸). در همین دوران بود که موضوع اجتماع ضدین و نقیضین در مفهوم دیالکتیک وارد شد» (سبحانی، ۱۳۵۸: ۳۸).

اگرچه دیالکتیک هگلی بیشتر جنبهٔ فلسفی دارد تا منطقی، اما او را از پایه‌گذاران منطق دیالکتیک برشمرده‌اند، زیرا وجود تضاد و تناقض را شرط تکامل فکر و طبیعت دانسته و معتقد بود پیوسته ضدی از ضدی تولید میگردد (همان: ۳۹-۳۸). از نظر هگل اگر بتوانیم بین تناقضات در وجود اشیاء و در ذهن سازش ایجاد کنیم، دیالکتیک را برقرار کرده‌ایم. روش او دارای سه مرحله بود: موضوع، ضد موضوع و ترکیب؛ بعبارت دیگر، اساس منطق دیالکتیکی سه چیز است: تز، آنتی‌تز و سنتز (مطهری، ۱۳۸۹: ۲۲۴؛ غروی‌ان، ۱۳۷۸: ۲۷).

در مکتب مارکس، لفظ دیالکتیک بمعنی حرکت و تحول بکار میرود، یعنی بررسی جهان در حال تغییر و حرکت. فلسفهٔ دیالکتیکی چیزی جز مطالعهٔ طبیعت و جامعه در حال دگرگونی نیست. تغییر و حرکت یکی از اصول مارکسیسم است و واژهٔ دیالکتیک بر این معنا دلالت دارد؛ چنانکه هگلیسم نیز دارای اصولی است که یکی از آنها وحدت ضدین و نقیضین است و واژهٔ دیالکتیک دربارهٔ

این اصل بکار رفته است (سبحانی، ۱۳۵۸: ۳۹).

ملاصدرا نیز مبدأ عالم را جسم طبیعی معرفی میکند و ماده نخستین عالم را هیولا میدانند. او معتقد است سکون و ثبوت در عالم ماده وجود ندارد و جوهر عالم مادی مدام همچون آب در جریان است؛ اجزائی نفی میشوند و به اجزاء جدیدی تبدیل میگردند. همه چیز در حال حدوث و انقضای دائمی است. نفی در نفی که اساس نگرش دیالکتیکی است، بوضوح در اندیشه ملاصدرا نیز بچشم میخورد.

\*\*\*

از میان تعاریف مختلف واژه دیالکتیک تعریف مورد نظر ما در اینجا، فن مباحثه و مناظره است که سقراط حکیم مبدع آن است. روش او دارای سه مرحله اساسی است: (۱) مواجهه که در آن با موضوع روبرو می‌شویم؛ (۲) ساخت‌شکنی که طی آن ناسازگاریها و تناقضات موضوع را می‌یابیم، ناسازگاریهایی که شامل مواد صوری و مادی میشود. (۳) بازسازی که در آن با بهره‌گیری از نتایج برآمده از مرحله قبل، موضوع را بازسازی کرده و سپس آن را در جایگاه مرحله نخست قرار میدهیم. این مرحله میتواند بار دیگر بعنوان مرحله نخست آغاز شده و ادامه یابد.

مراحل یاد شده در مکالمات سقراط در رسالات فلسفی افلاطون قابل مشاهده است. روش سقراطی، روشی منعطف، موسع و نوگراست (محمودی، ۱۳۷۹: ۸۳-۸۲). به بیان ساده، سقراط در گفتگو با سوفسطائیان، ابتدا مقدماتی ساده در باب یک موضوع مطرح میکرد و بعد ناسازگاریها و تناقضات آن را روشن مینمود، سپس پرسشهای گوناگونی در مورد آن بیان میکرد. در اینجا گفتگویی بین سقراط و طرف مناظره شکل میگرفت و سعی سقراط بر آن بود که در پایان بحث به معرفت جدیدی نایل شوند؛ معرفتی که میتواندست باز هم مورد بررسی قرار گرفته و سرچشمه معارف جدید دیگری باشد. در این روش از دیالکتیک، گفتگو با تعریف ابتدایی موضوع آغاز میشد و به تعریف کاملتر و کافی میرسید؛ به بیان دیگر، از لحاظ بررسی موارد جزئی به یک تعریف کلی میرسید. گرچه گاه عملاً به نتیجه قطعی‌یی نمیرسید اما به هر حال، هدف یکی بود: دست یافتن به یک تعریف صحیح و کلی. چون این استدلال از کمتر کامل به کاملتر یا از جزئی به کلی پیش میرفت، میتوان گفت که روش

آن استقرار بود.

### معرفی برنامه «فلسفه و کودک»

از آغاز عصر روشنگری نیاز به اصلاحاتی در نظام تعلیم و تربیت برای پاسخگویی به مسائل اجتماعی جدید پیدا شد. بعنوان مثال، مونتینی، داوری و قضاوت را در زمینه آموزش آورد و کانت نیز با طرفداری از عنوان «تمرین کندوکاو فلسفی»، در طراحی الگوی تأملی نقش داشت. تا اواخر قرن نوزدهم، تلاشهای اندکی برای تغییر پارادایم تعلیم و تربیت انجام شد؛ توفیقات اندکی از قبیل اینکه به کودکان کمک میکرد تا بجای حفظ و تکرار صحبت‌های بزرگترهایشان، خودشان برای خودشان فکر کنند.

با آغاز قرن بیستم مربیانی همچون جان دیوئی، الگوی تأملی جدیدی ارائه کردند و همچنین مربیانی مانند دورکیم، گودمن و هربرت رید با الهام از علوم اجتماعی و منطق، خواستار وضع اصول و موازین جدیدی برای آموزش و پرورش شدند. جان دیوئی و لیو ویگوتسکی بر ضرورت تعلیم تفکر و تأمل و نفی آموزش مبتنی بر صرف «حفظ کردن» تأکید کردند. بعقیده آنها برای کودکان کافی نیست که تنها مطالبی که به آنها گفته میشود را طوطی‌وار حفظ کنند بلکه باید موضوع مورد نظر را بیازمایند و تجزیه و تحلیل نمایند، زیرا فرایند تفکر، پردازش اموری درباره جهان است که افراد از طریق حواسشان فرامیگیرند. حفظ کردن مطالب، یک مهارت فکری کم ارزش و سطح پایین است و باید استدلال، مفهوم‌سازی، داوری و تمییز امور از یکدیگر را به کودکان یاد داد. دیوئی معتقد بود کودکان نیز باید همچون دانشمندان بصورت گروهی، کار تحقیقی انجام دهند.

بر این اساس، در نیمه دوم قرن بیستم شعار مربیان این شد که باید در مدارس تفکر انتقادی آموزش داده شود. «تفکر انتقادی» ابتدا توسط جان دیوئی با واژه‌هایی همچون «تفکر توأم با تأمل و کندوکاو» عنوان شده است. در این دیدگاه گفته میشود که برای بهبود وضعیت تفکر باید ابعاد مختلف آن، یعنی تفکر انتقادی، تفکر خلاق و تفکر مراقبتی آموزش داده شود.

این برنامه با هدف تقویت مهارت استدلال، داوری و قدرت تمییز، نمونه روشنی از کاربرد فلسفه در تعلیم و تربیت است که میخواهد به دانش‌آموزان کمک کند تا



خودشان کار فکری انجام دهند و مسائل خود را حل کنند. سه مؤلفه اصلی برنامه «فلسفه و کودک» عبارتند از: حلقه کندوقا، کتابهای درسی داستانی و معلمان تغییر نقش داده.

در آموزش «فلسفه و کودک» لازم است کلاسهای درس تبدیل به حلقه‌یی شود که فضای خصمانه و رقابتی کلاسهای رایج، جای خود را به محیطی دوستانه و مثبت داده است. ویژگیهای خاص حلقه‌های کندوقا تأمل و تعمق غیرخصمانه، شناختهای مشترک، بالا بردن سواد، فرهنگ و تخیل فلسفی، تقویت توانایی مطالعه و درک عمیق متون بر اساس دیالوگ و گفتگوست. هدف این حلقه، پرورش دانش‌آموزانی است که از توانایی داوری و حل و فصل مسائل برخوردار باشند.

از دیگر ویژگیهای حلقه کندوقا میتوان قابلیت فراگیری این حلقه برای همه کودکان جهان، ایجاد مشارکت بین شاگردان، رابطه چشم در چشم، تأمل و تعمق و جستجوی معنا را ذکر کرد. مطالب قابل طرح در حلقه کندوقا باید از مباحث متنوع فلسفی، از جمله معرفت‌شناسی و زیبایی‌شناسی و اخلاق و... باشد. دستکم یک برنامه درسی برای هر گروه سنی وجود دارد. بهتر است زبان و فرهنگ کتابهای درسی، نزدیک به زبان و فرهنگ شاگردان باشد. برای هر فصل کتاب نیز باید تمرینهایی ویژه در نظر گرفت.

بر اساس این برنامه، نقش معلم باید از حاکم به رابط یا وساطت‌کننده تغییر یابد. او باید فردی باشد که بتواند بحث کلاس را با مهارت بسوی کشف حقیقت پیش ببرد. او فکر را نمی‌زاید بلکه مانند سقراط آن را می‌زایاند. بدین دلیل معلمان قبلاً باید آموزش دیده و با مراجعه به کتب راهنمای معلمان، خود را آماده بحث با دانش‌آموزان و راهنمایی آنها برای رسیدن به اهداف از پیش تعیین‌شده کرده باشند.

برنامه «فلسفه و کودک»، علاوه بر کتابهای درسی یکسان، طرح آموزشی واحدی دارد که در آن دانش‌آموزان سطوح مختلف با قرائت بخشی از داستان با صدای بلند، کلاس را آغاز میکنند. سپس پرسشهایی درباره داستان طرح میکنند و درباره آنها به بحث مینشینند. روش کار بنحوی است که در طول کلاس، انتقاد متقابل و دو جانبه و ابراز عقاید در نهایت دقت صورت میگیرد. مربی این

روش را بعنوان رهیافتی آموزشی برسیمت میشناسد و در پیش میگیرد تا از این طریق، کودکان به شهروندانی در نظام دموکراسی تبدیل شوند (ر.ک: ناجی: ۱۳۸۳).

### جایگاه هنر در «فلسفه و کودک»

در این حوزه، دو رویکرد قابل بررسی است: «هنر برای کودکان» و «کاری که کودکان بعنوان هنر انجام میدهند». در یک نگاه کلی، بزرگسالان برای ورود به دنیای کودکان و برقراری ارتباط با آنان، به وساطت هنر نیازمندند و کودکان نیز با ابزار هنری، اوقاتی از زندگی خود را به نقاشی و بازی با این وسایل میگذرانند. تفاوت این دو رویکرد به هنر اینست که استفاده بزرگسالان از هنر با آگاهی و استفاده کودکان از هنر یا وسایل هنری، بصورت نیازی درونی و ناآگاهانه است (سوداگر و همکاران، ۱۳۹۰: ۳۷-۳۸). شاید بتوان گفت هنر بزرگسالان ناشی از ضمیر خودآگاه آنهاست اما هنر در کودکان از ضمیر ناخودآگاهشان برمیخیزد.

کار کودکان را از لحاظ تبیین احساسات و استفاده از وسایل هنری و... هنر خوانده‌اند اما از نظر مقطعی و ناآگاهانه بودن، جزو هنرهایی که با معیار بزرگسالان سنجیده میشود، بشمار نیاورده‌اند. البته اگر نقاشی کودک را شیوه‌یی از خردورزی او بدانیم، شاید بتوانیم کار کودک را نوعی آگاهی فرض کرده و آن را هنر بنامیم.

همداتی هنر با دوران کودکی انسان میتواند دربرگیرنده این مفهوم باشد که خردورزی در ذات و فطرت هر کودکی حضور دارد. همچنین بر اساس تفکر خودمیان‌بینی، هنگامی که کودکان تفکرات خویش را در ورای کارهایشان نمودار می‌سازند، بزرگسالان میتوانند شاهد تفکر آنها باشند و گونه‌یی از آگاهی را در دوره کودکی نظاره کنند و از این نوع آگاهی بعنوان ابزاری برای پرورش تفکر و خودآگاهی در برنامه آموزش تفکر، بهره بگیرند (همان: ۳۸). بدین ترتیب با بکارگیری هنر در شیوه آموزشی «فلسفه و کودک» میتوان در بستر همداتی هنر و کودکی، زمینه آگاهی‌بخشی به کودکان را فراهم آورد، بدون اینکه دوره کودکی را از زندگی کودکانمان حذف کنیم (همان: ۳۹).

با آموزش مهارتهای تفکر انتقادی، هنر روش یا تکنیکی میشود که هنرمند میتواند بواسطه آن با مخاطب

ارتباط برقرار کند و به مقاصد خود دست یابد. بنابراین میتوان گفت هنر در مباحث آموزشی با امکان تکنیکی خود میتواند نقش حداقلی را بصورت تکنولوژی آموزشی ایفا کند؛ بگونه‌یی که در مقایسه با سایر تکنولوژیها، میتواند با محتوا و شیوه بیان خاص خود مثل شیوه نظم یا شیوه نثر در ادبیات یا کیفیت در گفتگو، تأمل برانگیز و منتقل‌کننده اندیشه خاصی نیز باشد. بدین ترتیب، جایگاه هنر در آموزش فلسفه و کودک با یاری ادبیات داستانی و روشهایی همچون هنرهای تجسمی، نمایشی در جهت اندیشه‌پروری و خردورزی مشهود است. فلسفه و کودک ادبیات را بعنوان یک شیوه و روش ارتباطی منحصر بفرد برای ارتباط با کودکان برگزیده است تا بدینوسیله به اهداف مورد نظر که همان ایجاد تفکر خلاق است، دست یابد (همان: ۴۱).

#### هنر دیالکتیک در برنامه «فلسفه و کودک»

بی‌تردید تفکر و تعقل متکی بر گفتگو و دیالکتیک است. گفتگو تنها راه بیان خواسته‌ها و مسئله‌هاست. پاسخها نیز از طریق گفتگو حاصل میشوند. اینکه چگونه و به چه ترتیبی سؤال کنیم و به چه صورتی پاسخ دهیم تا برای فرد مقابلمان قابل فهم و درک باشد، جایگاه ظهور هنر دیالکتیک است. گفتگو در رسیدن به پاسخ تمامی علوم بشری کارآمد است. فن چگونه بیان کردن سؤالات و پاسخها، نقش هنر را در بحث دیالکتیک هویدا میسازد. ارتباط هنر با گفتگو وصف‌ناپذیر است. در برنامه «فلسفه و کودک» نیز گفتگو نقشی اساسی و منحصر بفرد دارد. میتوان گفت پایه اصلی «فلسفه و کودک»، دیالکتیک است و «فلسفه و کودک» بر پایه دیالکتیک بنا نهاده شده است، چراکه این برنامه مبتنی بر زبان و مهارتهای گفتاری است و حلقه کندوکاو، اهداف خود را با گفتگو پیش میبرد. «فلسفه‌فعالیتی است بر مبنای گفتگو و فلسفه و کودک برنامه‌یی مبتنی بر زبان و مهارتهای گفتاری است» (ناجی، ۱۳۸۷: ۳۲).

در این برنامه، دیالکتیک سقراطی وارد آموزش و پرورش میشود تا قواعد منطقی و استدلالی که احتمالاً بطور فطری در اذهان ما وجود دارد را بفعلیت برساند و منش تحقیق، انتقاد و دقت را در روح و جان دانش‌آموزان بالا ببرد و به آنها بیاموزد که برای حل مسائل خود به

کندوکاو پردازند. البته متفکران اصطلاح دیالکتیک را تنها مبتنی بر فهم متقابل محتوای دستکم دو اندیشه دانسته‌اند و هر صحبت یا هر کلام روزمره‌یی را شامل نمیشود. گفتگویی دیالکتیک است که ثمره آن رسیدن به شناخت و معرفتی نو و آزموده باشد (سوداگر و همکاران، ۱۳۹۰: ۳۲).

از سوی دیگر، تفکر فعالیتی است که مستلزم داشتن هدف و نیروی محرک است و ارتباط عقل با عاطفه، نخستین انگیزه برای یادگیری را فراهم میکند (فیشر، ۱۳۸۵: ۱۶). بنابراین، ایجاد ارتباط عاطفی (بواسطه هنر) در گفتگو، برای رسیدن به کیفیت مطلوب میتواند نقش تعیین‌کننده‌یی داشته باشد. بعنوان مثال، با تغییر لحن در گفتگو، یک پرسش ممکن است جنبه محاکمه به خود گیرد و پاسخی احساساتی و بدون تأمل در پی داشته باشد. همچنین میتوان نحوه‌یی از گفتگو که همراه با شیوه‌های هنری مثل حرکات بدنی و نمایشی است را مصداق دیگری از گفتگو خواند (سوداگر و همکاران، ۱۳۹۰: ۳۲-۳۳)، چراکه ادبیات نمایشی برای گروه سنی که در برنامه «فلسفه و کودک» حضور دارند، قابلیت فهم و درک بیشتری خواهد داشت.

بنابراین، میتوان گفت بدون وساطت هنر در گفتگو، گفتگویی رخ نمیدهد و بدون گفتگو هیچ تفکری ظهور پیدا نمیکند؛ هنر بعنوان واسطه در گفتگو و تأمل، نقش مهمی در ارتباطات انسانی و همچنین رشد تفکر انتقادی دارد.

#### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این مجال، ما با تعاریف متعدد هنر و دیالکتیک آشنا شدیم و با تبیین جایگاه دیالکتیک در فلسفه، به نقش اساسی آن در «فلسفه و کودک» پی بردیم. دیالکتیک نه تنها در فهم علم فلسفه و منطق راهگشاست که در تبیین مسائل علوم دیگر نیز تأثیرگذار است. دیالکتیک یک فن است، یک هنر است؛ هنری ستودنی و مثال‌زدنی در جهت نیل به حقیقت. دیالکتیک فطری است و سن و سال نمیشناسد. از کودک پنج ساله‌یی که به فطرت خود میداند با گفتگو شاید بتواند به اهداف خود برسد، تا سقراط دانشمند که گفتگو را برای رساندن سؤالهای جوانان شهر به پاسخهایشان بکار میبرد.



هدف برنامه «فلسفه و کودک» اینست که کودکانمان را راهنمایی کند که چطور خواسته‌هایشان را بیان کنند، سؤالی دارند بپرسند، انتقادی هست مطرح کنند و خلاصه اینکه بدون خجالت حرف بزنند؛ صحبتی که باعث شکوفایی تعقل و تفکر و یادگیری مباحثه و استدلال در آنها شود و بدین ترتیب آینده‌ی معقولتر و زیباتر برای خود و اطرفیان‌شان بسازند.

### منابع

- ابن سینا (۱۳۶۳) *إلهیات الشفاء*، تهران: ناصر خسرو.
- انصاریان، زهیر (۱۳۸۵) «بازشناسی عناصر فلسفه هنر بر پایه مبانی حکمت صدرائی»، *مجله نقد و نظر*، شماره ۴۳ و ۴۴، ص ۲۴۶-۲۲۰.
- سبحانی، جعفر (۱۳۵۸) *فلسفه اسلامی و اصول دیالکتیک*، قم: امیر.
- سوداگر، محمدرضا؛ دیباج، سیدموسی؛ اسلامی، سید غلامرضا (۱۳۹۰) «ضرورت وساطت هنر در آموزش تفکر فلسفی به کودکان»، *تفکر و کودک*، سال دوم، شماره اول، ص ۵۰-۲۵.
- غروی، محسن (۱۳۷۸) *آموزش منطق*، قم: دارالعلم.
- فارابی، ابونصر (۱۳۷۵) *موسیقی کبیر*، تحقیق آذرنوش آذرتاش، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۷۷) *سیر حکمت در اروپا*، تهران: البرز.
- فضلی، قاسم (۱۳۸۵) «هنر از دید افلاطون و ارسطو»، *اطلاعات حکمت و معرفت*، شماره ۱۲، ص ۳۶۱-۳۵۹.
- فیشر، رابرت (۱۳۸۵) *آموزش تفکر به کودکان*، ترجمه مسعود

- صفائی مقدم و افسانه نجاریان، اهواز: رشن.
- کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۷۵) *تاریخ فلسفه یونان و روم*، ج ۱، ترجمه سیدجلال‌الدین مجتوبی، تهران: علمی و فرهنگی.
- محمودی، سیدعلی (۱۳۷۹) «روش‌شناسی در علم سیاست و فلسفه سیاسی»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۵۳ و ۱۵۴، ص ۸۵-۷۶.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۹) *مقالات فلسفی*، ج ۱، قم: صدرا.
- مفتونی، نادیا (۱۳۸۹) «هنر بمثابه راهبرد فرهنگی در اندیشه فارابی»، *راهبرد فرهنگ*، شماره ۱۰ و ۱۱، ص ۱۲۶-۱۱۳.
- ملاصدرا (۱۳۸۹) *اسرار الآیات و انوار البینات*، تصحیح محمدعلی جاودان، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۸۲ الف) *شرح و تعلیقه صدر المتألهین بر الهیات شفا*، تصحیح و تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۸۲ ب) *الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة*، ج ۹، تصحیح و تحقیق رضا اکبریان، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- ناجی، سعید (۱۳۸۲) «فلسفه برای کودکان و نوجوانان؛ مروری بر پارادایم جدید در آموزش و پرورش با تأکید بر ابداعات لیپمن»، *مجله حوزه و دانشگاه*، سال دهم، شماره ۴۰، ص ۱۱۸-۹۳.
- (۱۳۸۷) *کندوکاو فلسفی برای کودکان و نوجوانان*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- دورانت و ویلیام (۱۳۷۸) *تاریخ تمدن*، تهران: علمی و فرهنگی.
- هاشم‌نژاد، حسین (۱۳۸۵) «درآمدی بر فلسفه هنر از دیدگاه فیلسوفان اسلامی»، *قیسات*، شماره ۳۹ و ۴۰، ص ۳۳۲-۳۱۳.
- (۱۳۸۷) «فلسفه هنر و جایگاه خیال در آن از منظر حکمای اسلامی»، *خردنامه صدرا*، شماره ۵۲، ص ۹۷-۸۷.